

بررسی کفارہ غیبت از دیدگاه السکونی

سید شجاعت حسین نقوی^۱

چکیده:

یکی از گناهان کبیره که نهی خداوند در کتاب قرآن بسیار سخت آمد، غیبت است، خدارند این گناه را با خوردن گوشت برادر مومن تعبیر کرده است، غیبت یکی از رذائل اخلاقی است که علمائے اخلاق در باره این در مدارکشان نوشته اند. یکی از کفارہ هلی غیبت استغفار است که در روایت رسول خدا آمده است، این راوی. این حدیث حضرت اسماعیل ابن ابی زیاد السکونی است که در کتب رجال اهل تشیع مجهول است، آیا این فرد از اهل سنت است یا اهل تشیع؟ و آیا روایت این معتبر است یا نه؟ در این تحقیق سعی شده به این سوالات پاسخ داده شود.

واژه ی کلیدی: غیبت، کفارہ، السکونی، استغفار، تعارض

مقدمه:

خداوند عالم انسان را خلق فرمود، در این دنیا برای اسائش و راحت انسان دیگر موجودات هم وجود دارند، حضرت انسان با مخلوقات و موجودات دیگر استفاده می کند، در این موجودات مثل انسان هم هستند. انسان با انسان دیگر تعلقات گروهی، معاشی، معاشرتی و اقتصادی را نیاز دارد، در این تعلقات گاهی رابطه بین آن دو ها خیلی خوب می شود گاهی چند مشکلات در بین این رابطه قرار می گیرند. یکی از مشکلات معاشرتی بین انسان ها " غیبت است " که خداوند در قرآن این را زشت قرار داد. برای انسان متدین و مسلم این کار خوب نیست که در عدم حضور مردم دیگر راز های او را آشکار می کند، یا عیب او را بگوید، در روایات ائمه علیهم السلام این کار را خیلی تنبیه کرده اند.

اگر کسی غیبت برارد مومن انجام داد آیا در این کار کفارہ وجود دارد؟ بله در روایات معصومین علیهم السلام دو تا کفارات هستند که در غیبت کننده برسر او هستند. در آن دو یک کفارہ " طلب استغفار برای مغتاب " است. این کفارہ در حدیث رسول خدا □ وجود دارد، ولی در سلسله سند یک راوی بنام اسماعیل بن ابی زیاد السکونی است که برخی علماء عظام او را ثقه و امامی تسلیم نکرده اند. من سعی کردم که در این تحقیق وثاقت السکونی را ثابت کنم و این حدیث را بعنوان کفارہ غیبت مورد تائید قرار بدهم.

¹. طلبه کارشناسی ارشد رشته فقه و اصول، جامعه المصطفی العالمیه واحد اشدیان. ۱۲۵۶۴۲۵

غیبت و حکم شرعی آن:

یکی از گناهانی که جامعه را فاسد می کند ، و حالت سوء ظن در جامعه ایجاد می نماید و گاهی ممکن است در انسان ها به صورت صفت رذیله ی بد بینی در آید، غیبت است. و روایات و آیات با زبان بسیار تندی از این عمل زشت مذمت کرده که اینک به بعضی از آنها اشاره می شود.

غیبت در کلام خدا:

الف: ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکر هتموه و اتقوا الله ، ان الله تواب رحیم.²

ترجمه: " از یکدیگر غیبت ننمائید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ حتما این کار را زشت و ناپسند می شمارید (غیبت برادر مسلمان نیز مانند این عمل است) و از مخالفت با خدا پرهیز کنید، خدا توبه پذیر و رحیم است."

در ای فراز از آیه یکی از زشت ترین رزائل اخلاقی مورد گفتگو قرار گرفته است ، رذیله ای که قرآن در بیان ماهیت و اندازه زشتی آن تشبیه بی سابقه ای به کار برده و بد گوئی در غیاب مردم را به این موضوع تشبیه کرده که انسان گوشت برادر مرده خود را بخورد.

حاصل معنای آیه این است که غیبت مومن کردن ، بمنزله آنست که یک انسانی گوشت برادر خود در حالیکه او مرده است ، بخورد ، حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مومن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است ، که از مومنین تشکل یافته ، و خدایتعالی فرمود:

انما المؤمنون اخوة"

و چرا او را مرده خواند ، برای اینکه آن مومن بی خبر از این است که دارند غیبت اش می کنند - و بد گوئیش میکنند، احتمال هم دارد ، بدین جهت بوده که غیبت فرد بیتاب را اثر می اندازد، پس در حقیقت او را چون مرده ای بی خاصیت میکنند.³

ب: ویل لكل همزة لمزة.⁴

ترجمه: "وای بر هر عیب جوی طعنه زننده"

مفسرین در تفسیر آیه احتمالاتی را نقل کرده اند:

۱- " همزه" بسیاری عیب کنند، و " لمزه" سخت عیب جوی.

۲- " همزه" آنکه رو به رو و " لمزه" آنکه در غیاب بد گوئی کند.

² -سوره الحجرات: آیه ۱۲

³ -ترجمه تفسیر المیزان: ج ۱۸، ص ۵۱۴

⁴ -سوره همزه: آیه ۱

۳- "همزه" عیب جویی با اشاره به دست، و "لمزه" عیبجویی با زبان -

۴- "همزه" بدگویی آشکار و "لمزه" به عنوان مخفی-

به هر یک از معانی باشد که از آیه مورد بحث استفاده می گردد که غیبت کردن دیگران حرام است.⁵

کیفیت استدلال " کلمه ویل" یا به معنای چاهی است که در جهنم موجود است یا به معنای هلاکت است ، یعنی وای بر اینها و هلاکت برای اینان است- و تهدید یا وعید به عذاب دلیل بر حرمت است-

ولی قدر جامع این است که " همزه و لمزه" عبارتست از ذکر معیاب مردمان ، مساوی است، بوسیله زبان باشد یا اشاره ، روبرو باشد یا پشت سر ، در حضور یا در غیب ، به عیوبی که در او هست یا در او نیست ، پس به عمومش غیبت کننده را هم شامل می شود.⁶

غیبت در روایات:

الف: از پیامبر اکرم □ نقل شده است :

" كل المسلم على المسلم حرام دمه و ماله و عرضه"
همه چیز مسلمان بر مسلمان دیگر حرام است خون، مال و آبرویش".⁷

یعنی بر مسلمان لازم است به همان نحوی که جان و مال مسلمان را حفظ کند، آبروی او را نیز حفظ نماید، و با غیبت آبروی او را نریزد-

ب: و از پیامبر اکرم □ نقل شده:

" اياكم و الغيبة فان الغيبة اشد من الزناء فان الرجل قد يزني فيتوب فيتوب الله عليه و ان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه."⁸

از غیبت دوری کنید ، پس به حقیقت غیبت از زنا شدید تر است، زیرا کسی که زنا کرده در صورتی که توبه کند خداوند او را می آمرزد، و به حقیقت غیبت کننده آمرزیده نمی شود تا اینکه غیبت شونده از او راضی گردد-

ج: از پیامبر □ نقل شده است : الجلوس في المسجد انتظارا للصلاة عبادة ما لم يحدث، فقیل یا رسول الله □ وما الحدث؟ قال : الاغتيا ب.⁹

نشستن در مسجد به انتظار نماز ، عبادت است - ما دامی که حوادثی از او صادر نشود،

⁵- تکامل در پر توی اخلاق: ص ۲۱۷

⁶- شرح مکاست ج ۲، ص ۲۴۳

⁷- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۱

⁸- المحجة البيضاء، ج ۵ ص ۲۵۱

⁹- همان ج ۵، ص ۲۵۵

سوال کردند: مراد از حدث چیست؟

فرمود: غیبت است.

حال که به قسمتی از آیات و روایات توجه فرمودید، باید بدانیم غیبت چیست؟

در روایاتی به این مضمون نقل شده :

" الغيبة ان تقون فی اخیک ما سره الله علیه " ^{۱۰}

غیبت آن است که در باره برادرت چیزی را بگویی که خدا بر او پوشانده است.

غیبت در کلام علماء و فقها:

علماء و فقها نیز فرمودی اند:

" ذکرک اخاک بما یکره "

یعنی در باره برادرت چیزی را بگویی که اگر او این جملات را بشنود ، خوشش نیاید" ¹¹

مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله در کتاب " تلخیص معراج السعادة " فرمودند:

" پس ای جان برادر تا توانی عیب دیگران مگوی، و از عین خود غافل مشو، و چون خواهی که عیب دیگران گویی اول عیب خود را یاد کن و در صدد اصلاح آن برآ، چه بسا قبیح است که آدمی از عیوب خود غافل شده در صدد اظهار عیوب مردمان برآید، خاری را در چشم دیگران ملاحظه کند ، و شاخ درختی را در دیده خود برنخورد.

همه حمال عیب خویشتند

طعنه بر عیب دیگران چه زنند ¹²

علل و اسباب غیبت:

در دنیای خس و خاشاک بسیار علل و اسباب وجود دارند که مورد رزائل اخلاقیه قرار هستند - در آن علل و اسباب چند تا باعث غیبت و بدگویی هستند :

در روایت امام صادق علیه السلام اینطور آمده؛

" أصل الغيبة تتنوع بعشرة انواع:

¹⁰- کافی ، ج ۲، باب غیبت، ص ۳۵۸

¹¹- تکامل در پر تو اخلاق ص ۲۱۹

¹²- خلاصه معراج السعادة: ص ۱۵۰

شفاء الغیظ، مساعده قوم ، تصدیق خبر بلا کشف، و تهمه، و سوء ظن ، و حسد، و سخریة، و تعجب، و تبرم ، و تزیین -الی آخر^{۱۳}

امام صادق علیه السلام فرمود: اصل و ریشه غیبت دو امر است:

(برای) آتش غضب خاموش کردن، همراهی کردن با قوم، تصدیق کردن خیری که آشکار نشده، تهمت ورزیدن ، سوء ظن گرفتن، حسد کردن ، مسخره کردن ، خودپسندی، دلتنگی ، و مزین کردن خود و آخر

شارح مکاسب این ۱۰ عامل را به اینطور توضیح داد:

عامل اول: شفاء غیظ: یعنی شخصی از دیگری بشدتخسمنگین است، و برای فرونشاندن آتش خشم خود و شفاء قلب بیمارش ، و خنک کردن دلش شروع می کند به بد گویی-

عامل دوم: مساعدات قومی: عده ای در مجلس خصوصی خود از اشخاصی غیبت می کنند و انسان اگر با آنها همراهی نکند و شریک غیبت آنها نشود، از او جدا می شوند و او برای بقاء رابطه و دوستی اش با آنان تن به غیبت می دهد-

عامل سوم: تصدیق خبر بلا کشف: کلمه بلا کشف صحت خبر است ، ای خبر غیر منکشف- یعنی مثلا شخصی نزد شما آمد می گوید که در رابطه با فلانی حرفهای شنیده ایم و مردم درباره اش چنین و چنان می گویند ، آیا درست است یا دروغ؟؟

شما در جواب بگوئید: آری صحت دارد و نه تنها چنین و چنان کرده بلکه کارهای دیگری هم دارد و شروع بکنی به تصدیق آن مخبر و همراهی با او و عیوب بیشتری را هم برملا سازی-

عامل چهارم: مرحوم شهیدی از قول مرحوم جزائری شرح این کلمه را اینگونه نقل کرده:

" مثل آن بیستشعر من انسان انه سیقصدده او یشهد علیه بشهادة فیبارد قبل ذلک بذکر مساویه و عیوبه للطعن علیه حتی یسقط شهادته" -

یعنی شخصی دسته گلی به آب داده و کار خلافی کرده و شخص دیگر که از آن مطلع است برای مصلحت نظام در راه راست و می آید تا آن کار خلاف را، بگوید، ولی متخلف پیشاپیش معایبی را از او نزد ایر و وزیر و مدیر بیان می کند - و چهره او را خدشه دار می کند تا اگر فردا رسید، و خلاف این شخص را گفت ، امیر بدان اعتنا نکند-

عامل پنجم: سوء ظن: در اثر سوء ظنی که پیدا کرده معایب او را بر زبان می آورد و مثلا خیال می کند که فلانی از او بدگویی کرده یا رندی بدروغ خبر آورده که فلانی پشت سر شما چنین و چنان گفت، او هم ساده لوحانه باور کرده و شروع به بدگویی و پشت سر فلان و بهمان معایب او را می گوید-

¹³ -المستدرک الوسائل ، ج ۹، ص ۱۱۷، حدیث ۱۹

عامل ششم: حسد و رشک که در واقع مهمترین عامل غیبت همین امر است، گاهی افرادی در دوران تحصیل تنبلی و تن پروری کرده و سرگرم شب نشینهای بی جا بوده و دانشی نیاندوخته و اینک تهیدست و مفلوک عمر می گذراند و مرگ تدریجی دارد ولی اقران و اصدقاء او از فرصتها استفاده کرده و کوشش علمی نموده و به مراتبی رسیده اند، دکتر شده اند، مهندس گردیده اند، فیلسوف و مرجع تقلید و..... شده اند و او برای فرونشاندن آتش شعله ور حسد که " یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب" شروع می کند ، به غیبت که فلانی در دوران تحصیل چنین و چنان بود.

عامل هفتم: سخریه: یعنی در مقام استهزاء و مسخره کردن شخص می گوید: فلانی آیت الله است، فلانی پزشک است ، فلانی فیلسوف است و....

عامل هشتم: تعجب یا تعجب: اگر تعجب باشد به معنای اینست که دیگران را به عجب و ا می دارد، یعنی آنها را می خنداند(مثل کسی که با حرکات خاص ویژگی کسی را حکایت می کند و دلچک بازی درمی آورد تا مردمان دنیایی را بخنداند) و اگر تعجب باشد یعنی خود را از امری متعجب کرده و می گوید " من از فلانی متعجب هستم که شرب خمر کرده و دروغ گفت و....."

عامل نهم: تبرم: ماده برم نه معنای ضجر و سام یعنی ملامت و دلگیری است در اینجا مراد اغتمام است که نیلا در تنبیه بعدی مبسوطا خواهد آمد ، و اجمالش اینکه از مشکلات برادر دینی ناراحت و غمگین است، و در مقام اظهار همدردی عیوب مستور او را فاش میکند .

عامل دهم: تزیین: یعنی خود را آراستن و زینت دادن به قیمت ریختن آبروی دیگران ، مثلا می گوید: الحمدلله که ما متکبر نیستم ، تعریض به اینکه فلانی متکبر است.

الحمدلله که ما از اموال بیت المال سوء استفاده نکردیم ،

الحمدلله ما میل به حکام ظالم نداریم، از اعوان ظلمه نیستیم،

اهل قمار و شراب نیستیم ، خانواده ما چنین و چنان نیستند ، و..... در همه اینها متعرض شخص دیگر است و گوشه و کنایه می زند به او و حرفهای معنی دار و بودار است.¹⁴

غیبت ممدوح:

چند موردی است که علماء اخلاق در آنجا غیبت کردن عیب شمار نکردند، آن مقام اینطور هستند:

۱- در مقام استغاثه و تظلم ، به شرط آنکه در شکایت اکتفاء نماید بخصوص همان ظلمی که بر او شده، و زبان به اظهار عیبی دیگر از آن ظالم نگشاید.

۲- در مقام امر بالمعروف و نهی از منکر -

۳- در مقام نصیحت کسی که با تو مشورت کند در خصوص معامله ای ، یا شراکت یا رفاقت با کسی.

¹⁴- شرح مکاسب ج ۲، ص ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶

- ۴- در مقام ارشاد و نصیحت مؤمنی هرگاه با فاسقی مصاحبت کند.
- ۵- در مقام اظهار عیوب خفیه مریض نزد طبیب -
- ۶- در مقام تجریح و تعدیل شاهد و راوی-
- ۷- لا در مقام لقب گفتن آنکه مشهور به آن لقب باشد که دلالت بر عیب او کند ، لکن در صورتی که اکراه نداشته باشد و ممکن نباشد شناسانیدن او را به عبارت دیگر-
- ۸- در مقام هاتک جلباب حیا یعنی متجاهر به فسق ، لکن در خصوص همان فسق آشکار او -
- ۹- در مقام اظهار عیب عالم یا حاکم شرعی که قابلیت فتوی و حکم نداشته باشد ، و متصدی آنها شده ، و از برای رد فتوی و حکم او هرگاه خلاف حق از او صادر شده باشد-
- ۱۰- در مقام شهادت دادن-
- ۱۱- در مقامی که غیبت غیر معینی باشد که کسی نفهمد.¹⁵

کفاره غیبت:

" غیبت از جمله گناهانی است که مشتمل بر دوحق یعنی حق الله و حق الناس می باشد، یعنی غیبت کننده از دو جهت مدیون است:

اول: نسبت به خدای تعالی که مخالفتش را مرتکب شده.

دوم: نسبت به کسی که آبرویش به وسیله غیبت مورد حمله قرار گرفته است،

لذا کسی که می خواهد از این گناه توبه کند باید هر دو جهت تسویه حساب نماید".¹⁶

در کتب اخلاق و فقه و قوانین کفاره غیبت دو نوع دارد:

۱- **توبه و استغفار:** برای ادای حق تعالی طبق قاعده عمومی توبه بر غیبت کننده واجب است ، پشیمان شده از کردار خویش متأسف باشد به این امید که بدین وسیله از حق خدا پاک شود-

۲- **طلب حلیت:** اما برای ادای حق الناس قاعده این است که از صاحب حق که غیبتش را کرده است طلب حلیت کند-

غیر از این قاعده بعضی بعضی از احادیث نیز بر این حکم دلالت دارند :

عن شیخ کراچی بسنده المتصل الی علی ابن حسین علیه السلام عن ابیه عن امیر المومنین علیه السلام قال:

¹⁵- خلاصه معراج السعادة: ص ۱۵۱، ۱۵۰

¹⁶- اخلاق شیر ، ص ۲۴۱

قال رسول الله ﷺ: للمؤمن على اخيه ثلاثون حقاً لا براءة له منها الا بادائها ، او العفو . الى ان قال :- سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان احدكم ليدع من حقوق اخيه شيئاً فيطالبه به يوم القيامة فيقضى له عليه."

از شیخ کراجکی با سند متصلش تا امام علی ابن حسین علیه السلام و آن حضرت از پدرش از امیر المومنین علیه السلام روایت می کند، که فرمود: مومن بر برادرش سی (۳۰) حق دارد، که جز با ادای آنها یا بخشیدن مومن ، شخص بر نمی شود. تا آن که فرمود. از پیغمبر اکرم ﷺ شنیدم فرمودند: یکی از حقی از حقوق برادر خود را ترک می کند، و در روز قیامت به همان حق (از سوی صاحب حق مطالبه می شود ، به نفع صاحب حق و بر ضرر شما حکم خواهد شد.¹⁷

و در روایت دیگر آمده است :

" من كانت لاخيه عنده مظلمة في عرض او مال فليستحلها من قبل ان ياتي يوم ليس هناك درهم و لا دينار ، فيؤخذ من حسناته ، فان لم تكن له حسنات اخذ من سيئات صاحبه فيتزايد على سيئاته "

در حدیث نبوی آمد که: کسی که حقی از برادرش بر عهده اوست ، خواه حقی در آبرو، خواه در مال ، از او حلالیت بطلبد، پیش از آن که روزی برسد که در آن روز نه دیناری است ، و نه درهمی، از این رو از حسنات او می گیرند، و اگر حسناتی نداشته باشد از سیئات صاحب حق بر می دارند و بر گناهان او می افزایند.¹⁸

این روایات دلالت میکند که برای ادا کردن کفاره غیبت حلیت (طلب حلالیت) لازم است ، بدون این اصلاً هیچ چاره نیست چون این حق الناس است .

در روایت دیگر اینطور آمده:

" من اغتاب مسلماً او مسلمة لم يقبل الله صلواته ولا صيامه اربعين يوماً و ليلة ، الا ان يغفر له صاحبه "

کسی که غیبت مرد یا زن مسلمانی کند، خداوند چهل شبانه روز نماز و روزه اش را نمی پذیرد ، مگر آن که صاحب آن او را ببخشد.¹⁹

طلب مغفرت:

ولی از بعضی اخبار چنین استفاده می شود که برای خروج از حق الناس استغفار برای کسی که غیبتش را کرده است کافی است:

چنانچه در حدیث بنوی اینطور آمده است :

روی السكوني عن ابي عبدالله عليه السلام عن النبي ﷺ أن " كفارة الاغتياب أن تستغفر لمن اغتبته كلما ذكرته "

¹⁷- كنز الفوائد، ج ۱ ص: ۳۰۶

¹⁸- كشف الریبه: ص ۱۱۰

¹⁹- مستدرک الوسائل: ج ۹ ص ۱۲۲، حدیث ۳۴

سکونی از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم □ روایت کرده است که : " کفار غیبت آن است که هرگاه به یاد غیبت شونده افتادی ، برای او طلب آمرزش کنی -"

بررسی وثاقت السکونی:

یکی از روایان پرتکرار و جنجالی که تقریباً در سند ۱۱۳۷ روایات از روایات کتب شیعه و در مجموعه کتاب های روایی شیعه قرار دارد "اسماعیل بن زیاد السکونی" است ، که با وجود توثیق " شیخ طوسی" علیه الرحمه و اشاره به عامی مذهب بودن وی ، فقها و رجالیون درباره او بحث و اختلاف داشته - سه نظر متفاوت :

اول: عامی ثقه

دوم: امامی ثقه

سوم: عامی ضعیف

را بیان داشته اند.

السکونی در کتب رجالی:

نجاشی علیه الرحمه در کتاب خود با اشاره به نام این راوی و فقط با اشاره به کتان و طریق به آن ، بحث از ترجمه سکونی را تمام می کند. بدون آن که اشاره ای به مدح یا ذم این راوی داشته باشد.²⁰

شیخ طوسی علیه الرحمه نیز در هر دو کتاب فهرست و رجال بدون اشاره به مدح یا ذم سکونی فقط به بیان نام ، طبقه و کتاب او اکتفاء می کند. اما شیخ در کتاب اصولی خود " العده" پس از بحث از شرایط ترجیح دو خبر متعارض می نویسد:

" اگر روایتی از روایان مخالف مذهب بود، به دو شرط عمل به آن خبر واجب است :

اول: روایت مخالفی از روایان امامیه نباشد.

دوم: شیعیان در آن موضوع نظر خاصی نداشته باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: " وقتی واقعه ای پیش آمد که روایت صحیحی در آن از ما نداشتید، به روایاتی که آن ها (غیر شیعه) از امام علی علیه السلام روایت کرده اند مراجعه کنید"

به همین دلیل علماء به روایات " حفص بن غیاث ، غیاث بن کلوب ، نوح بن دراج و السکونی" از علمای عامه ، وقتی از آئمه ما راوی باشند، عمل می کنند.²¹

²⁰ - رجال نجاشی ص ۲۶

²¹ - العده: شیخ طوسی علیه الرحمه، ج ۱، ص ۱۴۹

بعد از شیخ طوسی علیه الرحمه ، سکونی به دلیل کثرت روایات ، از چند جهت مورد بررسی علماء قرار گرفت.

مباحث مربوط به سکونی در این نوشتار به ترتیب در چهار عنوان بررسی می شود:

اول: اسامی السکونی در روایات و تالیفات وی

دوم: مذهب السکونی

سوم: وثاقت السکونی

چهارم: ضعف السکونی

اسامی السکونی در روایات و تالیفات:

در سند روایات، " السکونی " با اسامی گوناگونی آمده که همان آن ها از راوی مورد نظر حکایت دارند.

۱- اسماعیل بن مسلم: در بیش از سی (۳۰) روایات از امام صادق علیه السلام السکونی با این عنوان نقل روایت دارد.²²

۲- اسماعیل بن زیاد: در سند ۶۱ روایت که همگی از امام صادق علیه السلام نقل شده است²³ به جز یک مورد که از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایتی را نقل می کند.²⁴

۳- اسماعیل بن ابی زیاد: سکونی با این عنوان در اسناد شانزده روایت که همگی از امام صادق علیه السلام نقل شده ، قرار دارد.²⁵ به جز یک مورد که از ضرار بن عمرو شمشاطی روایتی را نقل می کند.²⁶

۴- اسماعیل بن مسلم سکونی: با این عنوان از سکونی دو روایت نقل شده است.²⁷

۵- اسماعیل بن مسلم شعیری: شیخ طوسی علیه الرحمه سه روایات با این عنوان از سکونی نقل می کند.²⁸

۶- اسماعیل بن ابی زیاد شعیری: از سکونی با این عنوان چهار روایات نقل شده است.²⁹

۷- اسماعیل سکونی: از اسکونی با این عنوان دو روایت نقل شده است.³⁰

²² - الکافی ، ج ۵ ، ص ۷۰

²³ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۲۱

²⁴ - تهذیب الاحکام ، ج ۱ ص ۳۵۲

²⁵ - کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۸

²⁶ - تهذیب الاحکام ، ج ۶ ، ص ۱۲۲

²⁷ - تهذیب الاحکام ، ج ۹ ، ص ۳۹۸

²⁸ - تهذیب الاحکام : ج ۳ ، ص ۲۵۶

²⁹ - تهذیب الاحکام ج ۴ ، ص ۱۹۱

۸- اسماعیل شعیری: از سکونی با این عنوان یک روایت نقل شده است.³¹

۹- سکونی: از وی با این عنوان بالغ بر ۱۰۶ روایت نقل شده است ، که بیشتر آن ها نوفلی از وی نقل روایت می کند.³²

۱۰- شعیری: از سکونی با این عنوان شش روایت نقل شده است.³³

البته در روایات ، افراد دیگری مثل حسین بن عبید الله بن حمران نیز " سکونی " نامیده شده اند.³⁴ ولی مقصود از سکونی به طور مطلق اسماعیل بن ابی زیاد سکونی شعیری ، راوی مورد بحث است.

مذهب سکونی:

درباره مذهب سکونی دو نظر وجود دارد، بعضی او را " امامی المذهب " و برخی دیگر او را " عامی المذهب " می دانند.

تشیع سکونی:

از میان مولفان شیعه ، اولین کسی که به مذهب سکونی تصریح کرد، شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب " العده " است: علماء شیعه به روایات حفص بن غیاث ، غیاث بن کلوب ، نوح بن دراج و سکونی از علمای عامه عمل می کنند.³⁵

هر چند شیخ در کتاب " فهرست " و رجال خود به مذهب سکونی اشاره ای ندارد ولی رجالیون بعد از ایشان ، این قول را از شیخ قبول کرده و سکونی را عامی خوانده اند.

پس از شیخ ، ابن ادریس حلی علیه الرحمه در " مسطرفات السرائر " در بحث از حجیت خبر واحد می نویسد: " اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از اهل سنت است، در این موضوع مخالفی وجود ندارد. شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب فهرست خود بی این موضوع اشاره کرده است.³⁶

البته شیخ طوسی علیه الرحمه این مطلب را در کتاب " عده الاصول " بیان می کند ، نه کتاب فهرست. رجالی های مانند : علامه ابن داود ، تفرشی و نیز عی را می دانند.

عامی بودن سکونی:

رجال نویسندگان اهل سنت نیز در ترجمه سکونی بدون اشاره به تشیع یا رافضی بودن سکونی ، او را ضعیف می دانند.³⁷

³⁰- تهذیب الاحکام: ج ۶، ص ۳۸۶

³¹- کافی: ج ۳، ص ۵۵۷

³²- کافی، ج ۱، ص ۱۲

³³- کافی- ج ۵، ص ۳۰۶

³⁴- رجال نجاشی ، ص ۵۷

³⁵- عده الاصول، ج ۱ ص ۱۴۹

³⁶- مسطرفات السرائر: ج ۳، ص ۲۸۹

اول: یکی از ادله ای که می توان بر عامی بودن سکونی بر شمرده این است که امام صادق علیه السلام در پاسخ سکونی در بیشتر موارد جواب مستقیم نمی دادند، بلکه به افعال و اقوال پیامبر □ و یا امیرالمومنین علیه السلام اشاره می کردند. در حالی که اگر سکونی امام را به عنوان امام حق قبول داشت، این استناد در بیشتر موارد لازم نبود.³⁸

دوم: دلیل دیگر بر عاملی بودن سکونی این است که وی در بیان نام معصوم ، عبارت " عن جعفر " را به کار برده است و این تعبیر ، تعبیری شیعی نیست چنانچه در روایات بسیاری این تعبیر دیده می شود:

" السکونی عن جعفر عن آبائه قال، قال رسول الله □ " 39

در حالی که راویان شیعه ، به جهت احترام آن حضرت را با کنیه " ابا عبدالله " یاد می کردند.

ولی هیچ یک از دو مدعا درست نیست ، چه این که سکونی در موارد بسیاری نیز با تعبیر متناسب با اسلوب روایات شیعه ، یعنی " ابا عبدالله " از حضرت نامی می برد - مانند

" السکونی عن ابی عبد الله قال، قال رسول الله □ "

که در کافی و دیگر کتاب های این تعبیر بسیار دیده می شود.⁴⁰

جواب مستقیم ندادن به سکونی نیز دلیلی داشته است که در ادامه مطرح خواهد شد.

ادله تشیع سکونی:

البته ادله ای نیز برای اثبات تشیع و امامی بودن سکونی ارائه شده که در ذیل به برخی از آنها اشاره می شود.

۱. عدم تقیه امام معصوم از سکونی:

ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه از جمله کسانی که به تشیع سکونی معتقد است ، او در شرح مشیخه کتاب " من لا یحضره الفقیه " می نویسد:

" به نظر می رسد ، که سکونی امامی است، ولی به علت هم نشینی با اهل سنت و قاضی آن ها بودن از اهل سنت تقیه می کرده است، به دلیل این که در همه ابواب از آئمه (نقل روایت دارد و امامان معصوم) از او تقیه نمی کرده اند."⁴¹

³⁷ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی: ج ۱ ، ص ۴۰۶

³⁸ خاتمه مستدرک: ج ۴، ص ۱۶

³⁹ - کافی ، ج ۴- ص ۹۵

⁴⁰ - کافی ج ۱ ص ۱۲

⁴¹ - روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۵۹

این سخن که امام معصوم در برابر سکونی تقیه نمی کرد، شاید اندکی مبالغه آمیز باشد، چرا که برخی اندیشمندان شیعی روایات صادره از امام را بی دلیل وجود سکونی در سلسله اسناد آن و موافقت با دیدگاه اهل سنت، تقیه دانسته اند، که با مراجعه به تهذیب و استبصار این قول تأیید می شود.

ولی این استدلال و اشکال، به دو دلیل ناتمامند:

اول: این که امامان معصوم حتی در مواردی از زراره و دیگر مشایخ نیز بنا به مصالح تقیه می کردند، تا بتوانند جان آنها را حفظ کنند، و سکونی، قاضی شهر موصل بوده است.⁴² و به این حفظ جان (بر فرض شیعه بودن) بیشتر نیاز داشته است.

دوم: این که باید به این نکته توجه داشت که اگر تمامی روایات یک راوی مضامین تقیه ای داشت، می توان به سنی بودن او حکم کرد، امام اگر در روایاتی احکام یا مبانی خاص شیعه را منتقل کرده بود، نشان از آن است که امام در این موارد از او تقیه نکرده، راوی را از شیعیان می داند، و در مورد سکونی این نکته صادق است.

وثاقت یا ضعف سکونی:

عده ای از فقها مانند شیخ صدوق علیه الرحمه، علامه، و شهید ثانی علیهما الرحمه سکونی را ضعیف دانسته اند و روایاتش را کنار گذارده اند.

برای این مدعا الله ای بیان داشته است:

۱. شرط عمل به خبر:

یکی از شرایط عمل کردن به خبر واحد، اثبات وثاقت راوی است، و درباره سکونی از قدمای رجالین توثیقی وجود ندارد، لذا همین مقدار برای حکم به ضعیف بودن روایات سکونی کافی است. چون وثاقت او ثابت نیست تا بتوان به این روایات عمل کرد، هر چند عدم وثوق به روایات به معنای تضعیف شخص راوی نباشد،

۲. تضعیف رجالین اهل سنت:

بسیاری از رجالین اهل سنت با تصریح به تضعیف سکونی، او را "کذب" خوانده اند. عبارات بعضی از آنها در سابق گذشت: "اظنه کوفیا، منکر الحدیث".⁴³

۳. فساد مذهب:

سکونی عامی مذهب است، و چه فسقی بالاتر از فساد مذهب؟! و به فرمود آیه شریفه بناء بناید به قول او عمل کرد.⁴⁴

⁴²- تقریب تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۷

⁴³- تهذیب الکمال: ج ۳، ص ۹۶

⁴⁴- مجله علوم حدیث "بازشناسی یک راوی اسماعیل ابن ابی زیاد السکونی"، سال یازدهم، ش ۲، ص ۱۶

ولی واضح است که مبنای وثاقت در علوم حدیث و فقه، عدالت نیست، بلکه شرط وثاقت، راست گویی و امانت داری است، و این با فساد مذهب سازگاری دارد. بنای علماء و بزرگان شیعه بر این بوده است که به روایات راویان فاسد المذهب اگر ثقه بودند، عمل می کردند، چنانچه شیخ در عبارتی که گذشت، این عمل را به اصحاب نسبت می دهد.⁴⁵

هم چنین تعدادی از راویان عامی، مانند: اصرم بن حوشب بجلي، حسین بن علوان کلبی، در کتب فهرست توثیق شده اند، و طریق مصنفان به کتب آنها نقل شده است.

تضعیف شیخ صدوق علیه الرحمه:

شیخ صدوق علیه الرحمه حکم به تضعیف سکونی می دهد. "ولا اُفتی بما ینفردُ السکونی" ⁴⁶ این عبارت، بیان گرتضعیف سکونی نزد صدوق است.

آیه الله الخوئی علیه الرحمه در پاسخ این مدعا می نویسد:

" شاید این حکم شیخ صدوق علیه الرحمه به دلیل عامی بودن سکونی است، لذا برای صدوق علیه الرحمه وثاقت مترجم ثابت بنوده است. ⁴⁷

ادله وثاقت سکونی:

وثاقت سکونی مورد قبول متقدمان اصحاب بود، تاجایی که شیخ طوسی علیه الرحمه در العدة شیوه اصحاب را همین می داند: " عملت الطائفه نما رواه... والسکونی" ⁴⁸

بعد از شیخ، محقق در معتبر بعد از نقل راویانی می نویسد: " السکونی عامی و لکنه ثقه" ⁴⁹

پس بنای فقها بر اعتبار و توثیق روایات سکونی بوده و در مقام فتوا به آن استناد داشته اند، چنانچه وحید بهبهانی به این نکته اشاره دارد. ⁵⁰

بررسی روایت سکونی در مورد کفاره غیبت:

در روایت سکونی طلب مغفرت در مورد کفاره غیبت آمده است که این مورد است که زیر بحث قرار گرفته است -

شیخ اعظم علیه الرحمه در مکاسب محرمة در این مورد بحث استدلالی مطرح نکرده اند - ولی اگر ما سعی میکنیم در این نتیجه برسیم که این روایت اگرچه از طرف سکونی روایت شده است ولی در مورد اشکال نیست چون

⁴⁵ - العدة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۹

⁴⁶ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۴

⁴⁷ - معجم الرجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۳

⁴⁸ - العدة، ج ۱، ص ۱۴۹

⁴⁹ - المعتبر فی شرح المختصر: ج ۱، ص ۲۵۲

⁵⁰ - تعلیقه علی منهج المقال: ص ۲۷

اولاً: اگر کسی معتقد بوده که سکونی ثقہ نیست ما در بحث بالا ثابت کرده ایم که السکونی مورد اعتماد و ثقہ راوی است، و روایت او در کتب اربعه و مثل آن کتب احادیث معتبره وجود دارند، و هیچ محدثی از طرف شیعه و اهل سنت روایت آن را رد نکرده است.

دوم: مانند موضوع و مفهوم این روایت، روایت دیگری هم وجود دارد که صاحب جامع السعادات مرحوم احمد نراقی الکبیر نوشته است که این روایت در بحار الانوار هم آمده است،

عن الصادق علیه السلام: " انک ان اغتبت فبلغ المغتاب فاستحل منه، وان لم تبلغه فاستغفر الله له" ⁵¹

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که " اگر غیبت کردی و به گوش غیبت شونده رسید، از او حلالیت بطلب، و اگر غیبت به او نرسیده، برای او از خداوند طلب آمرزش کن."

در روایت بالا که برگزیده علمائے شیعه در کتابشان نوشته اند هم موضوع روایت سکونی است.

ولی مسئله این است که آیا طلب مغفرت، غیبت کننده را از کار حرام مبری می کرد؟

یا آیا غیبت کننده از طریق استغفار از گناه و عقاب غیبت آزاد شد؟

یعنی مگر آن که ادعا شود که روایت سکونی به قرینه این سخن امام علیه السلام که " هرگاه غیبت شونده را یاد آوری برای او استغفار کنی" ظاهر است در اینکه استغفار، از جهت حق الناس بودن، کفاره غیبت است. و همانند برای الذمه کردن غیبت شونده، غیبت کننده را، یکی از طریق برأت است، نه آن که فقط کفاره گناه، که حق الهی است، باشد. زیرا اگر چنین باشد، نیازی به بیان " هرگاه غیبت شونده را یاد آوری" نبود. بر این اساس و شیوه تخصیص، اطلاقات با روایت سکونی ممکن است.

متعارض روایات:

حال به نظر می آید که این حدیث و مانند آن با اخبار مستفیضه ای که قبل از آوردیم (طلب حلیت) متعارض می باشند. زیرا در آن روایت کفاره غیبت را طلب حلالیت و جلب رضیت مغتاب دانسته بود، و در این روایت و مانند آن کفاره غیبت را استغفار برای شخص مغتاب قرار داده است، به تبع این اخبار به ظاهر متعارض در بین علماء دو قول متعارض پیدا شده است، گروهی قائل به وجوب استحلال و گروه دیگری قائل به کفایت استغفار شده اند.

احتمالات و جوهری که در مسئله وجود دارد، هفت وجه است:

۱- در باب غیبت فقط توبه و انابه و ندامت از ارتکاب آن لازم است، و اما استغفار برای مغتاب یا طلب رضایت از او لازم نیست. و این نظریه شیخ اعظم هم است.

⁵¹- جامع السعادات؛ ج ۲، ص ۳۱۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۷. حدیث ۴۸

۲. علاوه بر توبه از گناه برای خویش استغفار برای مغتاب هم لازم است و معین هم هست ، و طلب حلالیت مطرح نیست.
۳. علاوه بر توبه از گناه ، فقط استحلال و استبراء لازم است و لاغیر -
۴. هر سه لازم است ، هم توبه برای نفس که حق الله صرف است. و هم استغفار برای مغتاب و هم طلب حلالیت از او.
۵. توبه معینا لازم است و از استحلال و استغفار ، احد الامرین لازم است، به نحو واجب تخییری و تعیین لازم نیست.
۶. اگر غیبت به گوش مغتاب رسیده است ، طلب حلالیت و جلب رضایت و بدست آوردن دل او لازم است ، و اگر به او نرسیده همین استغفار برای او در خفاء کفایت می کند و گفتن و رساندن آن به مغتاب لازم نیست.
۷. اگر طلب حلالیت میسور است به اینکه: مغتاب زنده است، و راه دوری هم نرفته، و گفتن به او هم تالی فاسدی ندارد، در این فرض استحلال لازم است، و اگر میسر نیست بواسطه موت ، بعد مسافت و ... استغفار کافی است.

نتیجه گیری:

کفار غیبت مثل کفار معاملات (دین گرفتن ، قرض دادن ، مضاربه و غیره...) لازم است ، اگرچه در روایات فقط دو تا کفارات ذکر نموده است ولی در بین این کفارات استغفار کفار جامع و موزون ترین است ، چون در این کفار هیچ موقعی که ایجاد فساد و و کینه ندارد.

اگرچه کفار استغفار در روایت سکونی وجود دارد که برخی علماء شیعه آنها را قبول نکرده اند ، ولی برای ما کفایت کننده است و ما در این تحقیق وثاقت سکونی را ثابت کردم ، خداوند توبه را قبول کننده است.

منابع و ماخذ

۱. القرآن الکریم ، مترجم : مهدی الهی قمشه ای ، اسوه قم ، ۱۳۸۷
۲. کتاب المکاسب ، شیخ اعظم استاد الفقها مرتضیٰ انصاری رحمه الله علیه ، ناشر ، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم . ۱۹۳۷
۳. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی و المستطرفات ، محمد بن احمد ادیس ، قم دفتر انتشارات اسلامی ، ۱۴۱۰ ق
۴. العدة ، محمد بن الحسن الطوسی ، قم چاپخانه ستاره ، ۱۴۱۷ ق
۵. الکافی ، محمد بن یعقوب الکلینی قم دار الحدیث ۱۴۲۹

٦. تهذيب الاحكام ، محمد بن حسن الطوسي، دار الكتب الاسلاميه ١٤٠٧ ق
٧. المعتبر في شرح المختصر، نجم الدين جعفر بن حسن حلي، ٧٥١٤ق
٨. تعليقه في منهج المقال ، وحيد البهبهاني
٩. تفسير القمي، علي بن ابراهيم القمي، قم دار الكتاب، ١٤٠٤ ق
١٠. خاتمه المستدرک ، ميرزا حسين نوري طبرسي، موسسه آل البيت لاهياء التراث قم ١٤١٦
١١. تهذيب التهذيب، احمد بن علي بن حجر عسقلاني ، دار الفكر بيروت ، ١٤٠٤
١٢. الكامل في ضعفاء الرجال ، عبد الله بن عدى الجرجاني، دار الفكر بيروت، ١٤٠٩ ق
١٣. رجال طوسي، محمد بن حسين الطوسي عليه الرحمه، قم ، ١٣٧٣
١٤. رجال كشي، محمد بن عمر كشي ، مشهد ١٤٠٩
١٥. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى مجلسي، موسسه فرهنگي اسلامي كوشان بور، ١٤٠٦
١٦. فهرست ابن نديم، ابن نديم بغدادى عليه الرحمه، دار المعرفه بيروت، ١٣٩٨
١٧. لسان الميزان ، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت. ١٣٩٠
١٨. معجم رجال الحديث ، سيد ابوالقاسم الخوئي عليه الرحمه، ١٤١٣ق
١٩. وسائل الشيعه، محمد بن حسن حر عاملي، موسسه آل البيت، قم، ١٤٠٩
٢٠. شرح مكاسب ، علي محمدي، انتشارات دار الفكر، قم ١٣٧٥